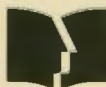


مولانا و حکایت رنج انسان

ناصر مہدوی



انتشارات دوستان

مولانا و حکایت رنج انسان

مولانا و حکایت رنج انسان

ناصر مهدوی

انتشارات دوستان

سرشناسه	: مهدوی، ناصر، ۱۳۳۹ -
عنوان قراردادی	: مثنوی. برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: مولانا و حکایت رنج انسان/ ناصر مهدوی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-972350-0
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۴ ق. مثنوی - انسان
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207 - 1273 . Masnavi—Man
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی. برگزیده -- نقد و تفسیر
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn Mohammad, 1207 - 1273 . Masnavi. Selections.-- Criticism and interpretation
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۷ ق. -- تاریخ و نقد
موضوع	: Persian poetry -- 13th century -- History and criticism
شناسه افزوده	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. مثنوی. برگزیده. شرح
رده بندی کنگره	: ۵۳۰۱ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۱۳/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۲۷۵۴۷۵



انتشارات دوستان خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، پلاک ۳۳، تلفن: ۶۶۴۹۲۹۶۲

ناصر مهدوی

مولانا و حکایت رنج انسان

صفحه‌آرایی: توکلی

چاپ: دیبا

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۶۵۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

تکثیر و انتشار این اثر به هر روش (بازنویسی، فتوکپی، ضبط الکترونیکی و ذخیره در سیستم‌های رایانه‌ای و پخش) بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.

سایت: www.doostaan.ir

پست الکترونیکی: doostanpub@yahoo.com

فروش اینترنتی: www.behanbook.ir

برای دل‌های مهربانی که با دستان گرمشان همواره از
رنج و درد مردم کاسته‌اند:

دکتر منوچهر دوائی، دکتر مجتبی سالاریفر،
دکتر محمود جیل‌عاملی، دکتر مهدی آخوندی،
دکتر علی بخشیان، دکتر اسماعیل ابراهیمی،
دکتر جلیل کلانتر هرمزی، دکتر محمدعلی جوادی
و دکتر عباس بصیری

فهرست

۱۱.....	مقدمه
۱۷.....	سرآغاز

فصل اول

سرشت دردناک زندگی انسان

۲۳.....	ما و گمشده‌هایمان
۲۵.....	رنج انسان و دوری از نیستان
۲۵.....	نیستان
۲۶.....	حکایت باز شکاری
۳۰.....	حکایت خلیفه و اعرابی
۳۳.....	شرح بیشتر معنای رنج
۳۴.....	رنج برخاسته از خاموشی چراغ اندیشه
۳۹.....	قدرت ذهن
۴۵.....	حکایت رنج کودکان مکتب‌خانه از استاد خویش
۵۱.....	تهمت زدن بر دیگران آفت دیگری از ذهن منفی
۵۱.....	حکایت باد و سلیمان
۵۶.....	گفتگوی نمادین روباه و خر
۵۷.....	جدال با خویشتن
۶۰.....	نادانی و رنج پشیمانی
۶۳.....	حکایت طوطی و بازرگان
۶۷.....	تأثیر جمعی ذهن‌های پریشان
۷۳.....	راه‌های کاستن از آسیب‌های ذهنی

۷۵		۱. نخستین شیوه کنترل ذهن، خلوت با خویشتن
۸۶		خلوت و تمرین بلندنظری
۹۰		حکایت امیری سواره و ماری که به دهان خفته می‌رود
۹۲		آفت تأیید
۹۳		۲. کنترل ذهن، از طریق مشورت و پذیرش نقد دیگران
۱۰۱		فریفتن روستایی شهری را
۱۰۲		دعوت روستایی از مرد توانگر شهری
۱۰۳		تفاوت فعل نیکو و باطن نیکو
۱۱۳		چرا از مشورت با فرزندان می‌گریزیم؟
۱۱۴		فروتنی معرفتی
۱۱۶		آفت وضوح فریبده
۱۱۹		حکایت موش و شتر
۱۲۰		۳. دور اندیشی، راهی دیگر برای پرهیز از خطای ذهن
۱۲۴		دو حکایت آموزنده کوتاه
۱۲۹		نتیجه‌گیری از فصل اول

فصل دوم

رنج دلبستگی و درد وابستگی

۱۳۲		آدمی و نیازهای گوناگونش
۱۳۷		پرسشی مهم
۱۳۸		الف) دویدن در پی لذت‌های زندگی
۱۴۱		چرا خوشی افراطی، بدی اخلاقی می‌آورد
۱۴۲		دلبستگی‌های افراطی و هدر دادن عمر
۱۴۶		اخلاق زیاده‌خواهی
۱۵۲		تسلیم و سر سپردگی
۱۶۱		گفتگوی روباه و خر درباره توکل
۱۶۶		موهبت بزرگ تشخیص و تمیز
۱۶۹		ملال و دلخستگی
۱۷۳		حکایت گنج و خانه
۱۸۱		رنج دل‌کندن از مطلوب‌های خویش
۱۸۳		حکایت شیرین پیرچنگی

۱۸۹.....	رهایی از رنج دلبستگی
۱۸۹.....	تفاوت لذت و معنا
۱۹۳.....	(۱) روحمان را به شیطان نسپاریم
۱۹۸.....	(۲) لذت سادگی را باور کنیم
۲۰۵.....	چرا ساده زیستن، زیاست؟
۲۰۵.....	سادگی و فراغت دل
۲۰۹.....	(ب) سادگی و آزادی
۲۱۳.....	(ج) سادگی و پاکیزگی
۲۲۱.....	زندگی معنوی و درمان درد دلبستگی
۲۳۰.....	رنج وابستگی
۲۳۵.....	عشق به تأیید دیگران
۲۴۲.....	چگونه ما شیفته دیگران می شویم؟
۲۴۳.....	حکایت مردی که برای جلوه در چشم مردم، سبیل خود را چرب می کرد
۲۵۴.....	خودشیفتگی شاهان
۲۶۲.....	توقع غیر واقعی و رنج روحی انسان
۲۶۴.....	درمان درد وابستگی
۲۷۰.....	تعیین محدودیت در روابط انسانی
۲۷۵.....	خلاصه و نتیجه گیری

فصل سوم

بررسی عوامل اجتماعی رنجوری انسان از نگاه مولانا

۲۷۹.....	برداشت های متفاوت از مفهوم سعادت
۲۸۲.....	الف) سلامت تن و رنج درون
۲۸۴.....	حکایت شاه و کنیزک
۲۹۰.....	(ب) شناخت اسرار جهان و غفلت از شناخت خویش
۲۹۱.....	قصه جوحی و کودکی که پیش جنازه پدرش نوحه می کرد
۲۹۵.....	تفاوت در بینش و انگاره ها
۲۹۹.....	رنجی که جامعه بر آدمیان تحمیل می کند
۳۰۰.....	الف) حاکمان ناشایست و موضوع رنج انسان
۳۰۶.....	(ب) رنج برخاسته از فقر و تنگدستی
۳۱۰.....	(ج) نقش الگوهای اجتماعی در افزایش و کاهش توانایی های روحی

۳۱۱	 حکایت باغبان و جدا کردنِ صوفی و سید علوی و فقیه از یکدیگر
۳۱۵	 خلاصه داستان پادشاه جهود و نصرانیان
۳۲۱	 حکایت موش و قورباغه‌ای (چغز) که پایش به موش بسته شده بود.
۳۲۵	 الگوهای دینی، عرفانی
۳۲۷	 حکایت شاعر غریبی که روز عاشورا به شهر حلب می‌رسد.
۳۳۱	 آفت رهنی‌های معنوی
۳۳۴	 آفتِ گرانِ زودباوری
۳۳۵	 پرهیز از صورت‌پرستی
۳۳۷	 چراغی برای رهایی از تاریکی
۳۴۱	 الگوهای زندگی‌بخش
۳۴۲	 نمونه‌ای از یک سرمشق زندگی‌بخش
۳۴۹	 دو مرحله از یک زندگی

فصل چهارم

رنج دانایی و فرزاندگی

۳۶۰	 حکایت معشوقی که عاشق خود را برای دیدار دعوت کرده بود
۳۶۱	 زندگی یعنی چالش با سختی‌های بزرگ
۳۶۶	 رنج فرزندانگان
۳۶۶	 رنج رهایی از ظلمت نفس
۳۷۷	 فرزاندگی و رنج دیگری
۳۹۴	 رنج عاشقی
۴۰۳	 قصه وکیل صدرجهان و حکایت سوز و گداز عاشقی

مقدمه

کتاب شریف مثنوی، اثر درخشان حضرت جلال‌الدین محمد بلخی، یکی از تحسین‌برانگیزترین آثار معنوی و عرفانی است که پس از قرن‌ها همچنان نزد جهانیان از ارزش و اهمیت بالایی برخوردار است.

این کتاب، حاوی بیست‌وشش هزار بیت شعر حکیمانه و دل‌انگیز است که به‌جهت محتوای غنی و حکایات شیرین و پر رمز و رازش، از هنگام سروده‌شدن یعنی قرن هفتم هجری تاکنون، رونق‌بخش بازار همه مشتاقانی بوده که از زندگی این جهانی، چشم به حقایقی فراتر از جاذبه‌های دلفریب و لذت‌های بی‌دوام آن دوخته‌اند. انسان‌هایی که گمشده اصلی خود را در شکوفایی نفس و به‌دست‌آوردن معرفت و فضیلت‌های بزرگ اخلاقی جستجو می‌کنند و داستان‌های مثنوی را بستری مهیا برای به‌دست‌آوردن این هدف مهم می‌دانند.

اینکه چه رازی در این کتاب نهاده شده که توجه به آن را تا این‌حد برای خوانندگانش شیرین و جذاب ساخته، خود به پژوهشی مفصل و مجزا نیازمند است، ولی به‌طور اجمال، می‌توان گفت که در عمق و باطن اشعار سروده‌شده این کتاب، ویژگی‌های تأمل‌برانگیزی به چشم می‌خورد که خواننده را به خود جذب می‌کند و در ذهن و جان او تأثیر سازنده به‌جای می‌گذارد. مهم‌ترین آن ویژگی‌ها به‌صورت گذرا عبارتند از:

۱- کتاب مثنوی و قصه‌های زیبای آن، برای دین‌داران به‌ویژه مسلمانان، ارائه‌دهنده تصویری دل‌نواز، گرم و صمیمانه از خداوند است که تلقی‌های سرد و کمرمق را از چهره او می‌زداید و اشتیاق و عطش شناخت خدا را در جان آدمی صدچندان می‌کند. مولانا، هستی‌بخشی جهان را مانند نوری معرفی می‌کند که همه وجود، روشن به‌حضور اوست و سالک در اثر سیر عرفانی به خدایی می‌رسد که نور نور نور است.

شش جهت عالم همه اکرام اوست هر طرف که بنگری اعلام اوست
(دفتر سوم مثنوی؛ بیت ۳۱۰۸)

تا کجا؟ آنجا که جا را راه نیست جز سنا برق مه الله نیست
از همه اوهام و تصویرات، دور نور نور نور نور نور نور
(دفتر ششم مثنوی؛ ابیات ۲۱۴۵-۲۱۴۶)

۲- علاوه بر معرفی خداوند به عنوان محبوبی زیبا، تصویر پیامبران و سیمای معنوی حضرت محمد (ص) نیز در این کتاب، از ویژگی ممتازی برخوردار است. مولانا می‌کوشد براساس فهم خود از متون دینی و تجربه درخشان معنوی‌اش، پیامبران را به عنوان انسان‌هایی دلسوز و محترمی معرفی کند که در سر، هیچ غرضی و سودایی جز یاری و دستگیری از انسان‌ها نداشته‌اند و از روی اخلاص و صمیمیت و بدون طلب مزد و چشم‌داشتی، به میان آدمیان آمده‌اند تا یافته‌های خود را با دیگران تقسیم کنند و آنان را در رسیدن به عرصه‌های زندگی خوب یاری سازند.

او شفیع است این جهان و آن جهان این جهان زی دین و آنجا زی چنان
این جهان گوید که تو ره‌شان نما و آن جهان گوید که تو مه‌شان نما
بازگشته از دم او هر دو باب در دو عالم دعوت او مستجاب
(دفتر ششم مثنوی؛ ابیات ۱۶۹ تا ۱۷۱)

چنین برداشتی از خدا و پیامبر در مثنوی، خواننده را به خود جذب و به او فرصت بیشتری می‌بخشد تا با نگاهی ژرف‌تر و با حسی بهتری به فهم دین روی آورد و به درکی روشن‌تر و انسانی‌تر از تعالیم آسمانی، دست‌یابد. به نظر می‌رسد برای انسان امروز، جذابیت نگاه کلامی و خشک درباره خداوند و نیز فهم قیم‌مآبانه درباره پیامبر، تاحدودی از دست رفته و با چالش‌های بسیاری روبه‌رو گشته است. به همین دلیل اقبال به اندیشه‌های مولانا که سرشار از معنویت پرشور دینی است، برای بسیاری از دین‌داران، شیرین‌تر از نوشته‌های کلامی و سنتی گشته است.

۳- علاوه بر مفاهیم مهم دینی، توجه مولانا به موضوع انسان و ارزش‌نهادن به کرامت و منزلت والای او نیز از ویژگی‌های مهمی است که اشعار مثنوی را در نگاه ما زنده و قابل تأمل نگه داشته است. در میان ابیات زیبا و حکیمانه مثنوی، اشارات بسیار ارزنده‌ای می‌توان یافت که در آنها مقام انسان، ستایش می‌شود و آدمی را واهی دارد تا درباره خود به درستی قضاوت کند و در پیکار زندگی از قدر و

منزلت خویش مراقبت نماید. چنین توجهی به حرمت و شأن انسان، سبب شود تا اعتبار این کتاب شریف نزد خوانندگان صدچندان شود و آن را از سایر نوشته‌هایی که حتی رنگ‌وبوی دینی و یا عرفانی دارند ولی از منزلت و سربلندی انسان غفلت کرده‌اند، متمایز نماید. به‌عنوان نمونه مولانا در ستایش حرمت انسان می‌گوید:

اینست خورشیدی نهان در ذره‌یی شیر نر در پوستین بره‌یی
اینست دریای نهان در زیر کاه پا بر این گه هین منه در اشتباه
(دفتر اول مثنوی؛ ابیات ۲۵۰۲ و ۲۵۰۳)

ای همه دریا چه خواهی کرد؟ وای همه هستی چه می‌جویی عدم؟
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد؟ ای که مه در پیش رویت روی‌زرد
جوهرست انسان و چرخ او را عرض جمله فرع و پایه‌اند و او غرض
(دفتر پنجم مثنوی؛ ابیات ۳۵۶۶ تا ۳۵۶۸)

چنین تلقی و تصویری از آدمیان، وقتی به‌درستی فهم می‌شود که آن را مقایسه کنیم با بسیاری از نوشته‌های دینی و فرهنگی که به کرامت و شأن انسان اهمیتی قائل نیستند و تصویری حقیر، مقلدانه و انفعالی از او ارائه می‌دهند. از این منظر نیز مثنوی، متی است انسانی، حامی حرمت و کرامت آدمی و برای خوانندگان شیرین و بااهمیت.

۴- دلیل دیگری که نشان می‌دهد کتاب بزرگ مثنوی در میان مردم زمانه‌های مختلف زنده است و اکنون نیز بسیاری با ذوق و علاقه تمام به آن مراجعه و از پندها و اندرزهای آن به گرمی استقبال می‌کنند، طرح مسائل و موضوعاتی است که انسان‌ها در طول قرن‌ها و با همه تفاوت‌های فرهنگی، در پی یافتن درکی روشن و گزارشی قابل فهم از آنها بوده‌اند. موضوعاتی همچون اهمیت زندگی اخلاقی، تبیین ماهیت مرگ و زندگی پس از آن، درد تنهایی انسان، معنی زندگی و چگونگی دست‌یابی به آرامش روان، چرایی به‌وجود آمدن رنج و درد در زندگی، از آن جمله مسایل مهمی است که آدمی همواره با آنها درگیر بوده است.

به‌نظر می‌رسد یکی از متون معتبری که چه به‌صورت مستقیم و چه غیرمستقیم به چنین بحث‌های فاخری پرداخته و به آن اقبال ورزیده، مولوی با سروده‌های گرانبایش در کتاب مثنوی معنوی است. شاید همین امر، این کتاب درخشان را برای خوانندگان خویش تبدیل به متن ارزیابی ارزش‌های زندگی و

یافتن پاسخ به مهم‌ترین سؤالات وجودی انسان نموده و موجب اقبال گسترده بدان شده است.

به عنوان مثال مفهوم مرگ که در نزد ما همواره موضوعی پیچیده و نگران‌کننده و هراس‌آور بوده، در نظر مولانا این گونه معرفی می‌شود:

چون بلال از ضعف شد همچون هلال رنگ مرگ افتاد بر روی بلال
جفت او دیدش بگفتا وا حرب پس بلالش گفت نه نه وا طرب
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال گفت نه نه الوصالست الوصال
گفت جفت امشب غریبی می‌روی از تبار و خویش غایب می‌شوی
گفت نه نه بلکه امشب جان من می‌رسد خود از غریبی در وطن
(دفتر سوم مثنوی؛ ابیات ۳۵۱۹ به بعد)

ابیات بالا یک نمونه زیبا و روان از مسائل مهمی است که بشر همواره با آن درگیر بوده و بخش قابل توجهی از اوقات زندگی خود را در جهت فهم بهتر معمای مرگ سپری کرده است. در حالی که همین موضوع به صورتی عمیق و درعین حال روان و دلنشین در مثنوی طرح و برای درک صحیح عمومی معرفی شده است.

۵- شاید دلیل دیگر جذابیت مثنوی معنوی، صورت منظوم و نیز استفاده از حکایات و قصه‌های شیرین و دل‌نواز این متن شریف باشد. مولوی در همین اثر مهم با استفاده از داستان‌های جذاب و شیرین، مفاهیم کلیدی و تا حدودی پیچیده و دشوار را برای خوانندگان و مشتریان این بازار، زنده و ملموس و البته قابل درک و شناخت ارائه کرده است و از این طریق کوشیده تا ارتباطی شاداب و همدلانه بین خود و دوستداران مثنوی به وجود آورد.

بسیاری از ما، متفکرانی را می‌شناسیم که از غنا و محتوای بالای ذهنی برخوردار بوده‌اند ولی به دلیل عدم استفاده از روش‌های متناسب با فهم عمومی و به کار بردن واژگانی سخت و پیچیده در نوشته‌هایشان، نتوانسته‌اند افکار خود را به درستی و روشنی در میان مردم مطرح سازند و چون نوشته‌هایشان به خوبی درک نشده است، به تدریج افکار مهم آنها فراموش شده‌اند و با همه اهمیت که در عمق اندیشه آنها نهفته بوده، به آرامی از یاد رفته‌اند. در حالی که افکار مولوی باقی مانده و بازار او همچنان پررونق و جذاب است.

بنابراین بهره‌مندی از فن شعر و نظم و نیز استفاده از قصه‌های دلنشینی که می‌تواند ارتباط عاطفی و روحی با خوانندگان متن مثنوی به وجود آورد، یکی دیگر از دلایل ماندگاری این کتاب تأثیرگذار بوده و اندیشه‌های گرانبهای مولانا را در میان ما زنده نگه داشته است.

مراد از ذکر نکات فوق، مقدمه‌ای کوتاهی بود تا روشن‌تر شود که با حضرت مولانا بهتر می‌توان جهان و انسان را شناخت و از جریان زندگی لذت برد. همچنین با تکیه بر اندیشه‌های مولانا می‌توان بر پاره‌ای از آشفتگی‌های ذهنی و بحران‌های روحی غلبه کرد و در یافتن پاسخ برای پرسش‌های بنیادین زندگی به نتایج مهمی دست یافت.

گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه‌یی کن در جزیره مثنوی
فرجه کن چندان که اندر هر نفس مثنوی را معنوی بینی و بس
(دفتر ششم مثنوی؛ ابیات ۶۷ و ۶۸)

آقای کریم زمانی می‌فرماید: فرجه‌کردن؛ یعنی تفرج و سیرکردن در احوال مولوی و کلمات و اشعار پر از راز و رمز مثنوی است.^۱ مولانا در جای دیگر می‌گوید:

هر دکانی راست، سودایی دگر مثنوی دکان فقر است ای پسر
در دکان کفشگر، چرم است خوب قالب کفش است اگر بینی تو چوب
مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هرچه بینی آن بُت است

به این ترتیب، در دورانی که پیوندهای انسانی بسیار سست و اغلب آدمیان به درد تنهایی و انزوا گرفتار آمده‌اند، پیام وحدت‌بخش مولانا می‌تواند قلب‌های جدا افتاده از یکدیگر را به دور یک شمع پرنور معنوی گرد آورد و به جای شنیده شدن طبل شوم جنگ و تنازع میان انسان‌ها، آهنگ خوش صلح و دوستی را به صدا درآورد.

اکنون که به‌طور اجمال بیان شد که تأمل در کتاب مثنوی حضرت مولانا می‌تواند مایه پرورش جان و سبب آرامش و آسودگی روان گردد، کوشیده‌ایم با انتخاب مهم‌ترین موضوعاتی که به لحاظ وجودی و نیازهای درونی، فکر انسان امروز را به خود مشغول کرده و در متن مثنوی هم به آنها توجه شده، ابیاتی را گرد آوریم و شرح دهیم که سبب انس بیشتر و بهره‌مندی جدی‌تر و دوستداران مولانا با کتاب شریف مثنوی معنوی گردد و در تأمین برخی نیازهای روحی و وجودی آنها نیز مؤثر افتد. باید یادآوری کنم آنچه در نوشته پیش‌رو ملاحظه می‌کنید، تأمل و تحقیق درباره علل ظهور و بروز رنج در زندگی انسان و انواع گوناگون درد و رنج از نگاه مولاناست.

۱. شرح مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۷، انتشارات روزنامه اطلاعات.

این مجموعه در چهار فصل تنظیم شده است که فصل اول به رابطه رنج و ذهنیت منفی و باورهای غلط، فصل دوم به نسبت رنج و الگوهای انسانی، فصل سوم به رابطه رنج با دلبستگی‌های اخلاقی و فصل چهارم به انواع گوناگون رنج‌های سبز و سازنده بشری می‌پردازد. در این مسیر سعی شده تا براساس نیازهای روحی و فکری انسان امروز و مشتاقان بحث‌های معنوی و اخلاقی، زیباترین ابیات مثنوی پیرامون موضوع رنج بشری گردآوری و با تحلیل و تفسیری مختصر، تقدیم خوانندگان گرامی گردد.

در شرح ابیات انتخاب‌شده نیز تلاش ما این بوده است که هم به رأی صاحب‌نظران و مولوی‌شناسان مراجعه کنیم، هم از اندیشه‌های متفکرانی که درباره آن موضوع بحث کرده‌اند، بهره‌مند شویم و هم به فهم عمومی توجه داشته و حتی‌المقدور از منطق سادگی سود ببریم و از کلی‌گویی‌های بی‌حاصل پرهیز نماییم. یادمان باشد که مولوی کوشیده تا از طریق خلق مثنوی و با طرح معانی بلندی همچون عشق، زیبایی، اخلاق و بحث کرامت انسانی، زمینه رشد و تحول معنوی آدمیان را فراهم آورد و در زندگی آنان تأثیر سازنده به‌جای بگذارد. امیدواریم تألیف این کتاب نیز، در جهت همین هدف ارجمند؛ گام کوچک و خدمتی اندک برای دوست‌داران اندیشه‌های سازنده وی باشد.

این نیم‌شبان کیست چو مهتاب رسیده	پیغمبر عشق است ز معراج رسیده
آورده یکی مشعله آتش زده در خواب	از حضرت شاهنشاه بی‌خواب رسیده
این کیست چنین خوان کرم باز گشاده	خندان جهت دعوت اصحاب رسیده
یک دسته کلید است به زیر بغل عشق	از بهر گشائیدن ابواب رسیده

(کلیات شمس تبریزی)

در پایان لازم می‌دانم از برادران عزیز و بزرگوارم جناب ابراهیم کریمی و مسعود کریمی مدیران عزیز و شریف انتشارات دوستان که با نشر این کتاب موافقت کردند و نیز از توجه و هوشمندی دوست عزیزم جناب شیرزاد غضنفری که در تنظیم و ویرایش ادبی و محتوایی کتاب نقش بسیار مهمی داشتند صمیمانه تشکر کنم. از خانم نرگس رحمانی‌پور نیز به‌خاطر ویرایش اولیه و تصحیح اغلاط نخستین کتاب واقعاً سپاسگزارم و از محبت و حمایت برادر عزیزم جناب آقای سیف‌الله ابراهیمی ممنون و سپاسگزارم.

در تولید این اثر اگر متانت و صبوری همسر من نبود شاید هرگز موفق نمی‌شدم، از ایشان نیز سپاسگزارم.

سرآغاز

همان گونه که در مقدمه نیز ذکر شد، در میان اندیشه‌های چاره‌سازی که در مثنوی مطرح شده، موضوع رنج و اندوه بشر از مسایل مهمی است که مولانا به آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته و بحث‌های جدی و تفکربرانگیزی را درباره آن به انجام رسانده است. به نظر می‌رسد دقت و تعمق در این بحث می‌تواند ما را در شناخت دلایل ناخرسندی انسان‌ها از جریان زندگی و چگونگی پرهیز از رنج‌های منفی، یاری کند و آدمی را از ابتدای به آسیب‌های زیانبارش تا حدود زیادی در امان نگه دارد. با چنین باوری، موضوع اصلی کتابی که پیش‌روی شماست تأملاتی است پیرامون علل بروز رنج در زندگی انسان و پیشنهاد راه‌هایی برای درمان آن از نگاه حضرت مولانا.

پرسش درباره این موضوع یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش روی انسان روزگار ماست طوری که برخی حتی، سعادت و خوشبختی خویش را در گرو یافتن پاسخ به چنین پرسشی می‌دانند.^۱ امروزه هرکسی ممکن است از خود بپرسد چرا ما آدمیان رنج می‌کشیم و چگونه می‌توانیم خود را از شر رنج‌های بیهوده و بی‌مورد و البته گرنده و تخریب‌گر نجات دهیم؟ گرچه راه‌های بسیاری می‌توان برای یافتن چرایی رنج بشر و شناخت انواع و اقسام آن طی کرد و از منظر گوناگون سراغ آن را گرفت ولی ما برای یافتن پاسخ به این پرسش مهم به سراغ مثنوی معنوی آمده‌ایم، زیرا مولانا سروده‌ها و یافته‌های گرانمای خود را نقد زندگی انسان‌ها می‌داند و معتقد است با نظر در تعالیم این کتاب شریف، می‌توان برای یافتن اساسی‌ترین پرسش‌های زندگی، پاسخ‌های جدی و تأمل‌برانگیزی یافت و از ناآرامی‌های ذهنی تا حدودی رها شد.

۱. مراجعه شود به فلسفه اپیکور، ژان برن، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی.

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن

او معتقد است، از پنجره مثنوی می‌توان بهتر فهمید که چرا برخی انسان‌ها در طول حیات خود احساس سرزندگی و موفقیت می‌کنند درحالی‌که برخی دیگر صحنه زندگی را عرصه رنج و ناامیدی خویش می‌دانند. همچنین، چرا بعضی از آدمیان از زندگی خود احساس رضایت و آسودگی خیال دارند درحالی‌که بسیاری نیز همواره از آن گله و شکایت سر می‌دهند؟ و بالاخره چرا برخی از انسان‌ها زندگی را موهبت بزرگ پروردگار دانسته و از لحظه‌های آن لذت می‌برند و برخی دیگر همان لحظات گرانبها را به‌راحتی هدر داده و زندگی را بر خود جهنم می‌سازند؟

مثنوی معنوی آینه شفاف و حقیقت‌نمایی است که مدل‌های گوناگونی از زندگی بشری در آن بازسازی شده و کم‌وبیش روشن گشته که چرا عاقبت برخی زندگی‌ها پر از رنج و حسرت‌های دل‌شکاف و برخی دیگر سازنده و دل‌گشا می‌شود. شگفت‌آور است که مولانا خود نیز نقد زندگی را با ناله و گله و شکایت از جدایی آغاز و ما را هم ترغیب می‌کند که برای فهم بهتر ماهیت رنج بشر از همین نقطه شروع کنیم و گمشده خویش را نیز به این طریق به‌دست آوریم.

فصل اول

سرشت دردناک زندگی انسان

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

به تأیید مولوی شناسان بزرگ، هجده بیت نخست مثنوی، از لحاظ فرم و صورت، دارای قالبی خوش و بیانی چشم‌نواز و به لحاظ محتوا ژرف و عمیق است به گونه‌ای که برخی اعتقاد دارند سراسر مثنوی معنوی تفسیر همین هجده بیت نخست است.^۱

مرحوم غلامحسین یوسفی می‌نویسد: اما آغاز بدیع و بی‌مانند مثنوی با تمثیل نی، که یادکردی عاشقانه از خدا و به صورتی لطیف و شاعرانه، - آن چنان سرشار از معنی و ذوق و حال است که به نظر آقای عبدالحسین زرین‌کوب مؤلف کتاب ارجمند سر نی، نی‌نامه یعنی هجده بیت آغاز مثنوی، خود هسته اصلی مضمون تمام شش دفتر مثنوی را دربردارد و تمام این شش دفتر ... تفسیر گونه‌ای بر همان ابیات است و درواقع تطویل همین نی‌نامه است.^۲

بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

۱. مرحوم فروزانفر می‌نویسد: بنابر روایت افلاکی، حضرت مولانا از بیت اول تا بیت هجدهم را پیش از استدعای حسام‌الدین نظم فرموده و به خط خود نوشته است. شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۲۵.

۲. چشمه روشن، نوشته دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۱۹۹، انتشارات علمی.

از آن جهت که مثنوی با ناله نی آغاز می‌شود و اوست که بانگ جدایی سر می‌دهد، پرسشی در ذهن خوانندگان خود فراهم می‌آورد که مراد از «نی» کیست و هدف از به‌کاربردن چنین نمادی برای بیان کدام حقیقت پوشیده و پنهان است؟ همان‌طور که اشاره خواهد شد نی روح گرامی حضرت مولانا است که با گشودگی خود اثر جادودانی بنام مثنوی را آفریده است. سراسر مثنوی حکایت روح اصیلی است که با آه و فغان هشدار می‌دهد که جدی‌ترین تهدید زندگی بشری مبتلا شدن به یک زندگی سطحی و بیهوده است. او در اثر شهود گرانبهای معنوی به این بینش بزرگ دست یافته است که رویداد مهم عشق و تکیه بر جاذبه‌های زیستن مؤمنانه می‌تواند درمانگر آفت زندگی بی‌محتوا باشد و برای التیام زخم‌های عمیق روحی آدمی تأثیری ماندگار از خود به‌جای گذارد. به‌باور مولانا بنیان آفرینش بر پایه عشق بنا شده و بهترین تصویری که می‌توان از جریان آفرینش ارایه کرد این است که بگوییم هستی سراسر جلوه‌های عشق و عشق روشن‌ترین تفسیر عالم است.

عشق وصف ایزد است اما که خوف
وصف بنده مبتلای فرج و خوف

به اعتقاد مولانا همین قصه عشق که خلقت و آفرینش از آن سرچشمه گرفته است: با زبان عادی توصیف‌ناپذیر است و نیازمند زبان باشکوهی است که بتواند سرّ عشق را توصیف کند و پرده از چهره او برگیرد. آن زبان زبان موسیقی و هنر است.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آن

گرچه تفسیر زبان روشنگر است
لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

عشق عظیم به‌نسبت کلمات محدود، بی‌زبان است و با حرف و سخن و واژه و جملات نمی‌توان راز آن را برملا و طعم شیرین آن را احساس کرد. به‌همین منظور نیازمند زبانی متناسب با عظمت خویش است که بتواند آن را دربر کشد و توصیف کند. بنابراین، نماد نی معرفی زبانی است که می‌تواند راز هستی را با سوز و ناله خود بیان کند: پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها از دوار چرخ، بگرفتیم ما بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق (دفتر چهارم مثنوی؛ ابیات ۷۳۲ و ۷۳۳)

زندگی برخی مانند کسانی است که در طول روز، چشم خود را بسته و دهانشان را باز می‌کنند و فقط صداها بی‌معنا از آنها به‌گوش می‌رسد. برخلاف روح‌های والا و

اصیل که لحظه‌های زندگی آنان مانند نواختن موسیقی است که هزاران رمز و راز و معرفت از آن به‌گوش می‌رسد که زیبایی‌های آفرینش را شرح می‌دهند. شاید به این سبب باشد که مولانا با نی، با موسیقی و با ترنم و آهنگ دل‌نواز آغاز می‌کند تا هم پرده از روح بلند و دردمند خود برگشاید و هم عشق را به میان آورد و شرح و بیان کند. با تفسیری که گذشت به‌نظر می‌رسد که زندگی به‌مانند غزلی عاشقانه است که از طریق موسیقی بهتر می‌توان آن را شناخت و پی به عظمت آن برد.^۱

در اینکه به قول مرحوم فروزانفر: «نی، همین ساز دل‌نواز بادی است که او را با نفس و دم می‌نوازند تردیدی نیست؛ زیرا مولوی خود اهل موسیقی بوده و با این ساز انس و علاقه وافر و تمام داشته»^۲، اما از معنی لفظی و ظاهری «نی» که بگذریم، درمی‌یابیم که استفاده از نماد «نی»، شرح احوال درونی دل‌های مشتاق و دردمندی است که نغمه آفرینش را شنیده و بوی یار را چشیده‌اند و اکنون فراق از چنین جهان خرمی برایشان سخت و دشوار آمده و ناله سر داده‌اند.

در کتاب شرح مثنوی شریف آمده است: «و این نی تمثیل است و مراد بدان درحقیقت خود مولانا است که از خود و خودی تهی است و در تصرف عشق و معشوق است.»^۳

در کتاب شرح جامع مثنوی معنوی نیز آمده است: «شارحان مثنوی منظور از نی را انسان کامل دانسته‌اند از آن جمله عبدالرحمن جامی و یعقوب چرخ‌ی و اسماعیل انقروی. نیکلسون با الهام از شارحان پیشین می‌گوید: نمی‌توان تردید کرد که «نی» به‌طور کلی روح ولی یا انسان کامل را می‌نمایاند که به سبب جدایی خود از نیستان، یعنی آن عالم روحانی که در مرتبه پیش از وجود مادی آنجا وطن داشت، نالان است و در دیگران نیز همین اشتیاق را به وطن حقیقی‌شان زنده می‌سازد.»^۴

به هر حال، نی چه ناله انسان کامل یا ناله مولانا باشد، درواقع نجوای سوزناک همه فرزانه‌گانی است که تجربه‌ی همنشینی با خدای زیبای بی‌کرانه را داشته‌اند و اکنون بین آنها

۱. مراجعه شود به کتاب سه فلسفه اثر پیر کریمت، ترجمه بتول قزل بیگلو، نشر کرگدن.

۲. شرح مثنوی شریف، تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۱، انتشارات زوار.

۳. همان، ص ۱.

۴. شرح جامع مثنوی، استاد کریم زمانی.

و چنین حقیقت ناب و شیرینی فاصله و جدایی رخ داده، فاصله‌ای که برای عاشقان تحمل‌ناپذیر و دوری از چنین موقعیت‌والایی سخت و دشوار است. در کتاب نگاهی به سهراب می‌خوانیم، و عشق تنها عشق، ترا به گرمی یک سیب می‌خواند، یعنی این عشق؛ حس زیبایی است که بین تو و یک سیب ارتباط ایجاد می‌کند و سبب می‌شود که آن را بفهمی و عشق؛ تنها عشق مرا به وسعت اندوه زندگی‌ها برد.

در شرح این قطعه از سهراب سپهری؛ دکتر شمیسا می‌نویسد: صفت اندوه از آنجا آمده است که وحدت کامل بین عاشق و معشوق دست نمی‌دهد. اما چنان‌که بعداً معلوم خواهد شد؛ این اندوه خوب است نه بد، زیرا طبیعی است و جزو ذات عشق است؛

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن^۱

بنابراین تأکید می‌کنیم که هسته اصلی کتاب مثنوی نوعی سعی و تلاش و ناله و فغان انسان فرهیخته‌ای است که از سردی یک زندگی بی‌هدف و بی‌ارزش شکایت می‌کند و درمان زخم‌های کهنه روحی و اخلاقی انسان را در رسیدن به عرصه‌های پاک و زلال معنوی و رفتاری عقلانی جستجو می‌کند. در بحث‌های پیش‌رو اشاره می‌شود که برخی فیلسوفان بزرگ معاصر؛ بر این یافته گرانبهای مولانا مهر تأیید می‌زنند که روح بشر امروز خسته و رنجور است و سرّ نهانی رنج او در این حقیقت بزرگ پنهان گشته که در دوره مدرن آدمی آن‌قدر درگیر و علاقه‌مند یک زندگی سطحی و کم‌بها شده که از شور ایمان و درک درست خویشتن غافل مانده. و همین بستر بیماری روحی و رنج زندگی بشری را افزون ساخته است. به عقیده کی‌یرکگارد، اروپا بیمار بود و بیمارتر شد نه به دلیل فقدان دانش و فن بلکه به دلیل نبود شورمندی و تعهد.^۲

گرد این بام و کبوترخانه من	چون کبوتر پر زخم مستانه من
جبرئیل عشقم و سدره‌ام تویی	من سقیم عیسی مریم تویی
دو دهان داریم گویا همچو نی	یک دهان پنهانست در لب‌های وی
یک دهان نالان شده سوی شما	های‌هویی در فکنده در هوا

۱. نگاهی به سهراب، سیروس شمیسا، ص ۱۴۸، صدای معاصر. به بحث رنج‌های عاشقانه در فصل چهارم کتاب پرداخته‌ایم.

۲. کتاب هستی، رولو می، ترجمه دکتر سپیده حبیب، ص ۵۳، انتشارات نی.

لیک داند هر که او را منظر است که فغان این سری هم زآن سر است
(دفتر ششم مثنوی؛ ابیات ۲۰۲۷ به بعد)

گرچه ناله از جدایی، موهبتی است که از جانب معشوق به عاشق عطا می‌شود، ولی نغمه‌ای که به گوش می‌رسد با همه شور و صفای عرفانیش، احساس ناخوشایندی را در دل می‌آفریند و خواننده را مهیا می‌سازد تا اندک‌اندک با مفهوم رنج آشنا تر شود:

نالَم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش
چون ننالَم سخت از دستان او چون نَیم در حلقهٔ مستان او
چون نباشم همچو شب، بی‌روز او بی‌وصال روی روزافروز او
(دفتر اول مثنوی؛ ابیات ۱۷۸۲ به بعد)

ما و گمشده‌هایمان

براساس نخستین ابیات مثنوی، به نظر می‌رسد موضوع رنج و ناله انسان برای مولانا امری جدی و اساسی است و در آغاز سروده‌شدن مثنوی، ناله فراق او در صدر دغدغه‌هایش قرار گرفته است. گرچه در همین ابیات زیبا، علتِ بیقراری عاشق شکایت از دوری و فاصله‌هاست ولی حال مولانا مانند حال کسی است که در پی یافتن یک حقیقت بزرگ و ناب بی‌قرای می‌کند و غمی از این جنس در دلش نشسته است. ابیات درخشانی که بیان‌شده حکایت سوز و اندوهی است که شکلی عمودی دارد. گویا کسی در زمین به دام افتاده، در زندان یک زندگی تاریک و ملال‌آور اسیر شده و اکنون می‌خواهد به حلقهٔ یارانی گره‌گشا پیوندد که با حضور در آن ساحت بلند آسمانی، می‌تواند به احساس رهایی و آرامش روحی دست پیدا کند. مثنوی شرح چرایی و چگونگی این اندوه و بی‌تابی است که به‌زعم مولانا ممکن است در دل هر فرهیخته‌ای جوانه بزند و او را نیز به طلب زندگی پرمغز و معنا دعوت کند. در همین گام نخست می‌توان حدس زد که از نگاه ایشان، اصلی‌ترین علت بروز و ظهور رنج آدمیان، غمی برخاسته از احساس جدایی است با این تفاوت که برخی به هنگام جدایی از خدا، برخی به‌خاطر دورشدن از خویش و برخی نیز به‌دلیل دوری از انواع تعلقات نفسانی گرفتار رنج و عذاب روحی می‌شوند.

در خانه غم بودن از همت دون باشد

وندر دل دون همت اسرار تو چون باشد

بر هر چه همی لرزی میدان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

(غزلیات شمس)

با تأمل در ابیات گرانبهای بالا؛ بهتر می‌توان فهمید که هر یک از ما آدمیان گمشده‌هایی داریم که شب‌وروز می‌دویم تا با به‌دست آوردن آنها، زندگی خود را شیرین سازیم. گمشده‌هایی که حد و اندازه شخصیت باطنی ما را نیز معرفی می‌کنند. درست مانند ایستادن بر پله‌هایی از یک نردبان که از آن منظر سطح نگاهمان تعیین و اندازه شخصیت هر یک از ما بر ملا می‌شود. بعضی از پله‌ها آدمی را به اندازه یک بند انگشت بالا می‌کشند، مانند نردبان جاه‌طلبی و زیاده‌خواهی. اما برخی انسان‌ها پای بر پله‌هایی می‌گذارند که از طریق آنها، تا به دل آسمان‌ها بالا می‌روند و استعدادهای نهفته خود را شکوفا می‌کنند. از نظر مولانا آگاهی و عشق از این جنس است، نردبانی که اگر بر روی آن بایستیم هم خود و هم واقعیت گسترده جهان را می‌توانیم تماشا کنیم و از انتخاب راه کج در امان باشیم.

نردبان‌هایی است پنهان در جهان	پایه پایه تا عنان آسمان
هر گره را نردبانی دیگر است	هر روش را آسمانی دیگر است
هر یکی از حال دیگر بی‌خبر	ملک با پهنا و بی‌پایان و سر

یکی گمشده خود را در جاه و مال و منزلت اجتماعی می‌جوید و شب‌وروز برای یافتن آنها بی‌تابی می‌کند و دیگری در عین آنکه مال و امکانات زندگی را برای برپا کردن یک زندگی سالم، لازم و تا حدی ضروری می‌داند، گم‌شده اصلی‌اش را در فضیلت‌های بزرگ جستجو می‌کند. چنین انسانی آرامش روح و روان خود را در ساحتی فراتر از جاذبه‌های سطحی این زندگی بی‌دوام دنبال می‌کند.

گمشده‌های آدمیان نشان می‌دهند که شخصیت آنها تا چه اندازه با یکدیگر متفاوت است و از این طریق روشن می‌شود که نوع زیستن آنان تا چه میزان می‌تواند متنوع و گوناگون باشد. ما چون در زندگی عادی مطلوب‌های خود را گم می‌کنیم و به آنچه دوست داریم دست نمی‌یابیم رنج می‌کشیم. همان‌طور که یادآوری شد، ریشه اصلی رنج بشر از نگاه مولانا در جدایی است و این درد هجران و فقدان است که طعم زندگی را تلخ و رنگ آن را تیره می‌سازد. تأکید می‌کنم هجران گاهی دور گشتن از معشوقی عالی است، گاهی دوری از خویش و گاهی هم ناشی از دل بردن اجباری از

دلبستگی‌های خویش است و هر یک به تناسب، رنج و دردهایی را به آدمی تحمیل می‌کنند که در بحث‌های پیش رو به آنها پرداخته‌ایم.

پس از طرح مفهوم نی، مولانا برای توضیح بیشتر مراد خود از رنج بشری، مفهوم نمادین نیستان را نیز به میان می‌کشد تا با نظرکردن از این پنجره روایت قابل تأملی برای خوانندگانش ارایه دهد.

رنج انسان و دوری از نیستان

بشنو این نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

با سروده‌شدن بیت بالا، مولانا شرح می‌دهد که ناله نی به‌خاطر دوری از نیستان است و نیستان واقعیتی است که دورافتادن از آن سبب رنجوری زندگی بشری می‌شود و عمر کوتاه را با دردهای آزاردهنده رویه‌رو می‌کند. در بیت بالا، دو مفهوم کلیدی به‌کار رفته که در تبیین درست هدفی که ما به‌دنبال آن هستیم نقش بسیار تأثیرگذاری دارد. آن دو مفهوم عبارتند از: الف) مفهوم نیستان، ب) مفهوم نفیر که بیان رنج روحی و زاری پنهان شده در رفتار آدمی است.

نیستان

مفهوم نیستان نیز مانند «مفهوم نی» از واژگان مهم و کلیدی هجده بیت نخست مثنوی است که تأثیر آن را می‌توان در سایر ابیات این کتاب مشاهده کرد. در نظر حضرت مولانا تحلیل و شناخت موقعیت نیستان، می‌تواند سرآغاز فهم درست ما از شیوه‌ی زندگی انسان‌ها باشد. یعنی به‌زعم وی، نیستان موقعیتی است که قرارگرفتن در آن مانند رفتن زیر باران رحمت خداوند است که با خود طراوت روحی و نشاط ماندگار باطنی به‌همراه می‌آورد.

روزِ باران است می‌رو تا به شب نه از آن باران از آن باران رب

به اعتقاد مولانا، شکوفایی و سرزندگی از آن کسانی است که تا دم مرگ و فرصتی که برای زیستن دارند، از لذت ایستادن زیر باران خدا و تجربه شیرین عرصه نیستان برخوردار می‌شوند و عمر را در مسیری کج هدر نمی‌دهند. تجربه تاریخی آدمیان نشان

می‌دهد، آنهایی که از چنین ساحتی دور می‌افتند، به تدریج گرفتار تألمات روحی و آسیب‌های روانی می‌گردند و افرادی که با دقت و مراقب پا به این عرصه معنوی می‌گذارند از آرامش روان و خشنودی باطنی، بهره‌مند می‌شوند.

در همان ابیات نخستین مولانا می‌گوید:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
هر که او از هم زبانی شد جدا	بی زبان شد گرچه دارد صد نوا
هر که با ناراستان هم‌سنگ شد	در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

(دفتر اول مثنوی؛ ابیات ۳ و ۲۸)

یعنی ماندن و سرگرم‌شدن در عرصه‌های سطحی زندگی و بستن پنجره آسمان، عملاً هم خاموشی درون می‌آورد و هم فراموشی اخلاقی که مولانا از آن به بی‌زبانی و بینوایی یاد می‌کند.

در بخش دیگری از مثنوی می‌گوید:

جزء‌ها را روی‌ها سوی کل است	بلبلان را عشق با روی گل است
آن چه از دریا به دریا می‌رود	از همانجا کامد آنجا می‌رود

یعنی جزء اگر کل واقعی خود را نیابد و بلبل اگر روی گل را نبیند، اوقاتش ناخوش و احوالش ناموزون می‌شود. تو گویی آنچه اساس اندوه و زاری زندگی انسان را فراهم می‌آورد و روح را از نشاط و خرمی دور نگه می‌دارد جدایی از ساحت‌های والای زندگی و بیگانگی از خویشستن است که مولانا با مفهوم نیستان از آن یاد می‌کند.

حکایت باز شکاری

برای توضیح بیشتر مطالبی که گذشت، نظر به دفتر دوم مثنوی می‌دوزیم، یعنی شرح حال بازی شکاری که منزل و مأوای او همنشینی با شاه و سلطان بود. روزی و روزگاری باز از روی غفلت و بیچارگی و به‌جای قدردانی از موهبت همنشینی با شاه، از نزد او می‌گریزد و به خانه پیرزن سالخورده و فرتوتی روی می‌آورد که زندگیش را به تباهی می‌کشاند. پیرزن که از او به کمپیرزن یاد شده، با دیدن باز شکاری نابخردانه ناخن و بال‌های او را می‌چیند و عملاً قدرت پرواز و پریدن را از وی می‌ستاند. شاه وقتی از غیبت باز خود نگران و هراسان می‌شود با جستجوی فراوان او را در حالتی زار و درمانده در خانه پیرزن می‌یابد و با خود می‌گوید این سزای کسی است که به‌جای زیستن در

آغوش شاه، از او گریخته و به خانه سست و بی‌بنیانی روی آورده که اکنون باید تاوان آن را بپردازد.

نه چنان بازی است که از شه گریخت سوی آن کمپیر کو می‌آرد بیخت
(دفتر دوم مثنوی؛ از بیت ۳۲۵ به بعد)

همان‌طور که اشاره شد باز شکاری از منزل شاه به‌نزد پیرزنی سالخورده (کمپیر) می‌گریزد.

تا که تمنا جی پزد اولاد را دید آن باز خوش خوش‌زاد را
پایکش بست و پرش کوتاه کرد ناخنش بیرید و قوتش کاه کرد

به هر حال پیرزن از روی نادانی بال و پر باز بخت‌برگشته را می‌چیند و او را در چنین حالی رها می‌کند.

روز شه در جستجو بیگاه شد سوی آن کمپیر و آن خرگاه شد
دید ناگه باز را در دود و گرد شه بر او بگریست زار و نوحه کرد

شاه بعد از یک روز زحمت و جستجو، باز شکاری خود را در خانه دود و غم‌زده پیرزنی می‌یابد که حالش چنان درهم‌ریخته و زار شده بود که به وضع نابسامان باز خود گریه می‌کند.

گفت هرچند این جزای کار توست که نباشی در وفای ما درست
این سزای آن‌که از شاه خبیر خیره بگیرد به خانه گنده پیر

گفت: این همه رنج و آشفته‌گی سزای همه کسانی است که به جنبه‌های زیبای روح و ساحت‌های بلند هستی بی‌اعتنایی می‌کنند و خود را اسیر خانه گنده پیری می‌کنند که در این حکایت دنیا و تعلقات مادی است. به این وسیله بال و پر خردمندی و اخلاق را می‌سوزانند و لحظه‌های گرامی عمر را با محنت و اندوه سپری می‌کنند. ذکر این حکایت، می‌تواند شرح روشن‌تری از مفهوم نیستان باشد که چگونه دوری از آن اسباب رنجوری زندگی را فراهم می‌کند.

از نیستان تا مرا بیریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

در تفسیر و درک مفهوم نیستان، شارحان کهن مثنوی، متأثر از اندیشه‌های ابن عربی، برداشتی مبهم و بیگانه از دستگاه فکری مولانا ارائه کرده‌اند که مرحوم فروزانفر از آن به برداشت بی‌مزه یاد کرده است.^۱

افرادی چون عبدالرحمن جامی، انقروی، ولی محمد اکبرآبادی و حکیم ملاهادی سبزواری نیستان را به اعیان ثابته، غیب اول و تعین اول ترجمه و تفسیر کرده‌اند، که با روح مثنوی و اندیشه حاکم بر آن چندان سازگار نیست و چنگی هم به دل نمی‌زند. ولی از منظومه‌ی فکر و فرهنگ مثنوی می‌توان چنین استنباط کرد که مفهوم نمادین نیستان اشاره به عرصه‌های والای هستی و جنبه‌های عمیق‌تر روحی انسان دارد که دوری از آنها جان آدمی را لاغر و افکار او را مشوش و پریشان می‌سازد و زمینه غمناکی زندگی را فراهم می‌کند. از نگاه حضرت مولانا، برترین جلوه نیستان تجربه شیرین همنشینی با خداوند است که در اثر آن صد جان به آدمی بخشیده می‌شود و پنجره‌های نشاط و امیدواری به روی انسان گشوده می‌شود. آن‌گونه که در این شهود قلبی به آن اشاره شده است.

در بن چاهی همی بودم زبون در همه عالم نمی‌گنجم کنون
آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا ناگهان کردی مرا از غم رها

البته در بحث‌های آتی به رابطه سازنده و مؤثر همنشینی با خداوند پرداخته‌ایم ولی پرواضح است که بی‌اعتنایی به چنین تجربه درخشان و گرمی و دوری از نیستان معنوی، ملال و دلخستگی به همراه می‌آورد و بر روح ظریف آدمی لطمه می‌زند. علاوه بر همنشینی با خدا و پا نهادن به ساحت‌های بلند هستی که نشانه‌ای از تجربه نیستان است، شناخت خود و درک ارزش‌های انسانی نیز از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین جلوه‌های تجربه نیستان و حیات گرانبهای معنوی است. زیرا از نگاه مولانا، غفلت از قدر و منزلت انسانی و نواختن چوب حراج بر شخصیت درونی، از مهم‌ترین جدی‌ترین عوامل زنجور ساختن زندگی است که در فصل‌های پیش رو به‌طور مفصل به آن پرداخته‌ایم. مولانا معتقد است وقتی آدمی از درون تخریب می‌شود و با دل‌باختن به جاذبه‌های حقیر خود را ویران می‌کند، هم نعمت همنشینی با شاه آفرینش را از دست می‌دهد و هم با قدرنشناسی از خود، روح را ضعیف و بی‌مقدار کرده و رنج را در جان می‌نشاند که این نیز نوعی دوری از نیستان است.

برای درک روشن‌تر این موضوع، مولانا باز هم حکایت تأثیرگذار بازی شکاری را پیش می‌کشد که این مرتبه همنشین با جفدان می‌شود و از حفظ حرمت و شأن اصیل خود عقب‌نشینی می‌کند و با ناخن جهل و نادانی، صورت آرام و شادمان زندگی را می‌خراشد. حکایت در دفتر دوم مثنوی ذکر شده آنجا که می‌گوید:

باز آن باشد که باز آید به شاه باز کور است آنکه شد گم کرده راه
 باز حقیقی آن باز بلندپروازی است که به جز خداوند و سر نهادن بر آستان او، سر
 تعظیم در برابر کسی فروود نمی آورد و با حفظ قیمت و عزت خویش، راه صحیح زندگی
 را به درستی می پیماید. کسی که خود را ارزان بفروشد راه را گم می کند و چاه را منزل
 خود می پندارد.

راه را گم کرد و در ویران فتاد باز در ویران بر جغدان فتاد
 خاک در چشمش زد و از راه برد در میان جغد و ویرانش سپرد
 بر سری جغدانش بر سر می زنند پر و بال نازنینش می کنند
 چون سگان کوی پرخشم و مهیب اندر افتادند در دلق غریب

قهرمان این حکایت نیز یک باز شکاری است، نمادی از روح پراستعداد و معتبر
 انسانی که به جای اهمیت دادن به خود و تلاش در جهت پرورش قابلیت های درونی اش،
 ذره ذره از خویش دور می شود و به سوی خانه ویران جغدان می شتابد. هم نشینی با جغد
 سمبل فرومایگی و ابتذال است، آنجا که آدمی شکوه درونی خود را به خاطر جاذبه هایی
 کم اهمیت مادی برباد می دهد و به جای کوبیدن بر طبل شرافت انسانی، لباس ذلت و
 حقارت بر تن می کند. با این شکستن و دور شدن از خویشتن، درحقیقت انسان از مرتبه
 انسانی خود نزول کرده و با ورود در ساحت جغدان به انواع درد و رنج های زیانبار مبتلا
 می شود.

سیل درد و رنج های واقعی از این مسیر جاری می شوند که ما به پرورش و گسترش
 نفس، اهمیت کمتری می دهیم و توجه خود را از خود دور کرده و به کارهایی می پردازیم
 که به شأن و حرمت ما صدمه می زنند و ما را دچار دردهای لاعلاج روحی می کنند. در
 کتاب درس های نیچه برای زندگی می خوانیم: «باید همیشه مقصدهایی رفیع و
 دست نیافتنی داشت. نیچه با قوت نشان مان می دهد که در اکثر موارد ما از کنار چیزهای
 مهم و عظیمی که با آنها مواجه می شویم بی اعتنا و بی هدف رد می شویم و چیز چندانی
 از آنها نمی پرسیم.»^۱ ولی ساعت ها مشغول کارهای سبک و بی محتوا می شویم که جز
 اتلاف وقت و تخریب درون سود دیگری بر ما ندارند. مولانا با زبان اشاره افتادن در
 چنین دامی را سقوط در جمع جغدان و نزول در ویرانسرای زندگی مبتذل می داند.

۱. درس های نیچه برای زندگی، جان آرمسترانگ، ترجمه صالح نجفی، ص ۴۱ نشر هنوز.

بنابراین چه هنگامی که آدمی خود را از لذت معاشرت با خداوند محروم می‌کند و چه هنگامی که به شأن و رتبه بلند انسانی خود لطمه می‌زند، درحقیقت از نگاه مولانا از نیستان دور افتاده و گرفتار نفیر و زاری می‌شود.

بنابراین نیستان نوعی تعالی یافتن از زندگی سطحی بی‌دوام و پانهادن به عرصه زیبایی‌های ماندگار است.

من جوی و تو آب و بوسه آب هم بر لب جویبار باشد
از بوسه آب بر لب جوی اشکوفه و سبزه‌زار باشد

دستیابی به ساحت پاک نیستان، مانند بوسه آبی است که نثار جویبار می‌شود. تو گویی خداوند از غیب برون آمده و به جان‌هایی که گرفتار دوری و هجران بودند بوسه می‌زند. در این موقعیت زیبا، حضرت حق آب محبت خود را در دل مشتاقان جاری و قلب دردکشیده آنها را همچون صحرایی پر از گل، زیبا و آراسته می‌گرداند. مولانا از حکایت دیگری با عنوان اعرابی و خلیفه اهل کرم همین واقعه شورانگیز را شرح بیشتری می‌دهد.

حکایت خلیفه و اعرابی

داستان، شرح حال خلیفه‌ای است که در بخشش از حاتم طایی برتر بود و شخصیت اعرابی در این حکایت نماد آدمیانی است که در دشتی خالی از آب و سبزه‌زار، زندگی پررنج و محنتی را پشت‌سر می‌گذاشتند. اعرابی نماینده انسان‌های ملولی است که گرفتار انواع رنج‌های روحی هستند و برای رهایی از غم و کاستن از رنج خویش روی به شاه هستی می‌آورند. گرچه جریان اصلی بحث در این حکایت گله از مشکلات اقتصادی و معضل فقر است اما مولانا با هوشمندی خاص خود مسئله جهل و دلبستگی‌های حقیر آدمی را نیز به‌عنوان عامل اصلی تولید رنج بشری مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که عبور از یک زندگی بی‌هدف و کم‌مایه و تجربه نوعی حیات اخلاقی و عقلانی می‌تواند نقش بسیار مهمی در کاستن از اندوه زندگی و افزودن آرامش و نشاط داشته باشد. اعرابی در گرفتاری و بدبختی‌های بسیاری دست‌وپا می‌زد تا اینکه با تحریک و ترغیب همسرش از بیابان بی‌آب و علف محل زندگیش به نیت رهایی از گرفتاری‌های بسیار، به جانب حاتم طایی که نمادی از نیستان مورد توجه مولانا است حرکت می‌کند و اکنون لحظه دیدار او با حاتم طایی فرا رسیده است.